DOI: Https://doi.org/10.22067/JLS.2023.74426.1221

با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید.

نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۱۹، زمستان ۱۴۰۱، صص ۱-۲۲
مقالهٔ پژوهشی

تصحیح چند واژه در *فیروزشاه‌نامهٔ* بیغمی

(*داراب‌نامه* و *فیروزشاه‌نامه*)

تاریخ دریافت: ۰۸ دی ۱۴۰۰ / تاریخ پذیرش: ۱۳ اسفند ۱۴۰۱

مختار کمیلی[۱]

چکیده

یکی از داستان‌های عامه فارسی، فیروزشاه‌نامه به روایت محمد بیغمی است. ذبیح‌الله صفا قسمتی از این داستان را با نام داراب‌نامه در سال ۱۳۴۱-۱۳۳۹ تصحیح و منتشر نمود که بدون هیچ تغییری در سال ۱۳۸۱ تجدید چاپ شد. قسمت دیگری از این داستان را ایرج افشار و مهران افشاری با نام فیروزشاه‌نامه در سال ۱۳۸۸ تصحیح و به زیور چاپ آراسته نمودند. گرچه تصحیح هر دو قسمت با دقت انجام پذیرفته است، در آن‌ها پاره‌ای لغزش‌ها دیده می‌شود. چون روایت بیغمی، افزون بر جنبه‌های هنری و ادبی، فواید زبانی بسیار دارد و در بررسی تاریخ اجتماعی ایران در سده‌های گذشته، مفید است بایسته است که متن آن حتی‌الامکان بدون لغزش در اختیار دلدادگان داستان‌های عامه فارسی و پژوهندگان این حوزه قرار گیرد. در این مقاله با توجه به ضبط نسخه‌های اصل و رجوع به منظومه‌ها و دیوان‌های شاعرانی که ابیاتی از آن‌ها در فیروزشاه‌نامه نقل شده است و مقابله عبارات تکراری و قالبی کتاب، صورت درست این لغزش‌ها نشان داده است.

کلیدواژه‌ها: تصحیح، اغلاط، فیروزشاه‌نامه، داراب‌نامه، نسخهٔ اصل.

---

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان، رفسنجان، ایران.
E-mail: Mokhtar.komaily@gmail.com

مقدمه

یکی از متون ارجمند ادب عامّه فارسی، فیروزشاه‌نامه (داراب‌نامه) به روایت بیغمی است که تا امروز از زندگی او اطلاعی به دست نیامده است. فیروزشاه‌نامه شرح هنرنمایی‌ها و جنگاوری‌های فیروزشاه فرزند داراب است. ذبیح‌الله صفا و به‌تبع او محمدجعفر محجوب بر آن بوده‌اند که فیروزشاه در این داستان «جایگزین دارای دارایان یا همان داراب دوم‌شده است اما مهران افشاری بر این است که فیروزشاه در این روایت، برادر داراب دوم است» (رک: بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۲).

فیروزشاه‌نامه را نخست بار ذبیح‌الله صفا در سال ۴۱-۱۳۳۹ با نام «داراب‌نامه» در دو جلد تصحیح و منتشر کرد. چون نام این داستان در دست‌نویس کتابخانه «روان کوشکی» واقع در ترکیه، داراب‌نامه ضبط شده است، صفا این نام را بر کتاب نهاد اما وی به‌درستی حدس زده بود که نام صحیح این داستان باید فیروزشاه‌نامه باشد. (رک: بیغمی، ۱۳۸۱: ۷۶۸/۲).

مجلّدات دست‌نویس کتابخانه روان کوشکی ناقص است. مجلّد دیگر این کتاب به نام فیروزشاه‌نامه در کتابخانه دانشگاه اوپسالای سوئد نگهداری می‌شود. مرحوم ایرج افشار و مهران افشاری همّت بر تصحیح و نشر این مجلّد نموده‌اند.

فیروزشاه‌نامه جایگاه بس بلندی در ادب منثور فارسی دارد. محمد پروین گنابادی جایگاه این داستان و سمک عیار را در میان داستان‌های کهن ملی و قهرمانی به منزلت شاهنامه در آثار منظوم فارسی می‌داند. (رک: پروین گنابادی، ۱۳۴۰: ۹۳).

فیروزشاه‌نامه مشحون از واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی است. صفا (بیغمی: ۱۳۸۱: ۷۷۳/۲)، محجوب (۱۳۴۰: ۱۵۴-۱۴۸)، پروین گنابادی (۱۳۴۰: ۱۰۳-۱۰۷) و افشاری (بیغمی: ۱۳۸۸: ۱۳-۱۷) همگی بر اشتمال فیروز شاه‌نامه بر «فواید لغوی و دستوری و اجتماعی و ...» تصریح و تأکید دارند و کمابیش شماری از واژه‌های نادر این کتاب را به دست داده‌اند.

با توجه به منزلت این داستان و فواید بسیار آن ضرورت دارد که چاپ این روایت، حتی‌الامکان، بدون لغزش و غلط باشد. نگارنده هنگام خواندن این داستان، پاره‌ای لغزش‌ها و اغلاط را در آن مشاهده نمود و بر آن شد که این لغزش‌ها را در مقاله‌ای نشان دهد. مقاله حاضر این لغزش‌ها را به بحث می‌گذارد.

پیشینه تحقیق

درباره فیروزشاه‌نامه و داراب‌نامه مقالات متعددی نوشته شده است. محمود امیدسالار در مقاله «داراب‌نامه» مندرج در دانشنامه زبان و ادب فارسی درباره این کتاب و چاپ و ترجمه‌های آن سخن رانده و خلاصه داستان را آورده است. (ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۸: ۱۱۷/۳-۱۱۹). علی بلوکباشی و علی میرانصاری نیز در مقاله «داراب‌نامه» مندرج در تارنمای مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی به این کتاب پرداخته است. (بلوکباشی و میرانصاری، ۱۴۰۰). به‌جز مقالات دانشنامه‌ای، مقاله‌های متعدد دیگری پیرامون فیروزشاه‌نامه نوشته شده که محور بحث بیشتر آن‌ها، تصحیح واژه‌های مغلوط این کتاب نیست و یادکرد آن‌ها در اینجا ضرورتی ندارد. از میان مقالات، آنچه مرتبط با موضوع موردبحث ماست، می‌توان به مقاله‌های محجوب و پروین گنابادی اشاره کرد که هر دو در همان اوان انتشار نخستین جلد داراب‌نامه مصحّح صفا نوشته شده‌اند. محجوب در مقاله خود می‌نویسد: «چاپ کتاب بسیار زیباست، بی غلط نیست اما کم غلط است ... در بعضی موارد ناهنجاری و پریشانی و ... در متن به نظر می‌رسد بی‌آنکه اصلاح شده یا دست‌کم در حاشیه بدان اشاره رفته باشد، مانند: تو گفتی که در بهار رخسارش دست فتنه بر ورق گل و بنفشه می‌ساید، ظاهراً واو زائدی می‌نماید؛ زیرا عبارت منقول، توصیف حال معشوق است» (محجوب، ۱۳۴۰: ۱۵۳).

پروین گنابادی نیز در پایان مقاله خود، برخی از غلط‌های چاپی داراب‌نامه را فهرست و آن‌ها را اصلاح کرده است. (ر.ک: پروین گنابادی، ۱۳۴۰: ۱۰۸).

درباره فیروزشاه‌نامه به تصحیح ایرج افشار و مهران افشاری، با تفحصی که نگارنده کرده است تا امروز مقاله‌ای که از دیدگاه تصحیحی به این کتاب نگریسته باشد، نوشته نشده است.

روش تحقیق

چنانکه گفتیم از مجلّدات فیروزشاه‌نامه تا امروز تنها دو دست‌نویس به دست آمده که بر اساس آن‌ها داراب‌نامه مصحّح صفا و فیروزشاه‌نامه مصحّح افشار و افشاری تصحیح و منتشر شده است. در این آثار، واژه‌هایی مغلوطند؛ این اغلاط یا در عبارات منثور کتاب است یا در ابیات مندرج در داستان، در اصلاح لغزش‌هایی که در عبارات منثور کتاب دیده می‌شود، به ضبط درست نسخه اصل که از متن به پانوشت رفته است و به سبک کتاب تکیه و استناد کرده‌ایم. در تصحیح ابیات مغلوط، درصورتی‌که گویندگان ابیات معلوم باشند، به دیوان‌های گویندگان رجوع کرده و شکل درست واژه‌های نادرست را از روی آن‌ها، نشان داده‌ایم. این روش در فن تصحیح متون فارسی، تداول دارد و مصحّح داراب‌نامه، خود پاره‌ای از لغزش‌های ابیات نسخه اصل را بدین شیوه، تصحیح نموده است.

بحث و بررسی

... / بیرمَه چوکاه

صــــهیل ســــتوران برآمــــد بــــه مــــاه   ز بانـــــگ دلیـــــران ... چکـــــــاه

(بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۵۷)

یکی از ویژگی‌های داستان‌های عامّه فارسی، تکرار گزاره‌ها است. مارزلف در مقاله «گنجینه‌ای از گزاره‌های قالبی» برخی از آن‌ها را نشان داده است. (رک: مارزلف: ۱۳۸۸: ۳۳۹-۴۵۹).

در داراب‌نامه و فیروزشاه‌نامه، گاه بیت یا ابیاتی عیناً یا با اندکی تغییر در صفحات مختلف تکرار شده است. اگر در موضعی از این کتاب، واژه‌ای از بیتی افتاده یا مغلوط باشد، بر اساس ضبط همان بیت در مواضع دیگر، می‌توان به‌صورت درست واژه دست‌یافت و یا از بیت، رفع نقص و کاستی کرد.

بیت موردبحث ما «صهیل ستوران ...» هم در داراب‌نامه (۱۳۸۱: ج ۲/ص ۵۰۲) و هم در فیروزشاه‌نامه (۱۳۸۸: ۴۴۲) تکرار شده است. مطابق ضبط این بیت در این صفحات، صورت درست و کامل بیت چنین است:

صــــهیل ســــتوران برآمــــد بــــه مــــاه   ز بانــگ دلیــران بیــد مــه چــو کــاه

بیت ناقص زیر را به همین روش می‌توان کامل کرد:

هیـــاهوی گـــردان برآمـــد بـــه ابـــر   برفـــــــــت از دل ....

(بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۵۷).

این بیت در داراب‌نامه (۱۳۸۱: ۵۲۹/۲) و فیروزشاه‌نامه (۱۳۸۸: ۴۴۲) به‌صورت کامل، به‌صورت زیر نقل شده است:

هیـاهوی گـردان برآمـد بـه ابـر   برفت از دل و مغز هر مرد صـــبر

...... / جف

«ترس و خوف در سپاه ترکان افتاده بود که چنان که آن را حدّ نبود و در آن نیم شب ...... تیغ می‌آمد و از هر طرف آواز ناله و گریه برخاسته بود» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۵۷).

مصحّحان در پانوشت صفحه (شماره ۱) درباره کلمه‌ای که در متن، جای آن را سفید گذاشته‌اند، می‌نویسند:

«اصل: کلمه‌ای شبیه حیف (= بیداد) یا حف که زیر آن دو نقطه است، نامشخص.» (همان)

چنین می‌نماید که این واژه، «جف» اسم صوت تیغ بوده است. این کلمه به همین صورت و در ساخت مبالغه آن «جفاجف» در داراب‌نامه بیغمی (که اصلاً مجلدات آغازین فیروزشاه‌نامه) است، بسامد فراوان دارد:

«طراقاطراق گرز گران و جفاجاف تیغ بران و جراجر گوش‌های کمان و فرافر تیرهای پران» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۶۷/۲).

«تا عاقبت آواز جف تیغ بشنید» (همان: ۱۰۲/۲)

با توجه به ساخت مبالغه اسم صوت‌ها در داراب‌نامه (اسم صوت + ا + اسم صوت) می‌توان گفت صورت صحیح «جراجز» در این عبارت: «های هوی گردان و شیهه مرکبان و جراجز گوشه‌های کمان ...... در عالم افتاده بود». (بیغمی، ۱۳۸۸: ۱۶۲)، «جراجر» است چنان که مصحّحان در پانوشت صفحه با تردید، متذکر شده‌اند.

آب باره / آب پاره

مـریـز از پشـــت خـود آن آب بـاره　　　کــه در پشــت تــو کــرد او اســتواره
(بیغمی، ۱۳۸۸: ۳۱۷).

در فیروزشاه‌نامه، ابیات متعددی از آثار شاعران ایران نقل شده که یکی از آن‌ها، اسرارنامهٔ عطار نیشابوری است. از این منظومه عرفانی، هیجده بیت در یک موضع از داستان آمده است. این ابیات در اسرارنامه ذیل «المقاله الثامنه عشر» قرار دارند و چون محتوای آن‌ها مناسب وصایای فیروزشاه به مهریار وزیر است، راوی فیروزشاه‌نامه آن‌ها را به استشهاد آورده است.

در هنگام روایت یا کتابت این ابیات، پاره‌ای از آن‌ها دچار کاستی و لغزش شده است، ازجمله این بیت:

خـدا را زان پـرســـت از جـان پـرنـور　　　کـه اســـتـحـقـاق دارد از ...... دور

مصحّحان فیروزشاه در پانوشت (شماره ۳) درباره محل نقطه‌چین شده نوشته‌اند: «اصل: کلمه نامشخص شبیه صمع». این کلمهٔ نامشخص، چنان که در اسرارنامه آمده، «طمع» است و صورت درست و کامل مصراع چنین است: که استحقاق دارد و ز طمع دور» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۲۲۳).

در بیت موردبحث ما (مریزاز پشت ...) واژه‌های قافیه مغلوطند و صورت درست آن‌ها، مطابق اسرارنامه، «آب پاره» و «گردد پشتواره» است:

مریــز از پشــت خــود ایــن آب پــاره　　　کـه در پشـــت تـو گـردد پشـــتواره
(همان، ۲۲۳)

شفیعی کدکنی در شرح «آب پاره» می‌نویسد: «قطره آب، کنایه از منی است. در ترجمه‌های کهن قرآن برابر نطفه، پاره آب، فراوان به کاررفته است» (همان، ۴۷۹).

آخرین بیت از ابیات هیجده گانه منقول از اسرارنامه، بیت زیر است:

گرامـــــی دار ایـــــران کهـــــن را   کــه در پیــری بــدانی ایــن ســخن را

راوی یا کاتب، عامدانه و هشیارانه و متناسب با فضای داستان، واژه «پیران»، ضبط اسرارنامه، را به «ایران» تغییر داده است. با این تغییر و جانشینی البته ارتباط افقی بین دو مصراع گسسته شده است.

افتاد / اوفتاد

کــار افتــاد بــی تــو مــرا بــا گریســتن   عیب اسـت عیب در غم تو ناگریسـتن

(بیغمی، ۱۳۸۸: ۶۹۲)

بیت بالا، چنانکه مصحّحان در پانوشت صفحه (شماره ۲) مرقوم فرموده‌اند، «عیب وزن» دارد. ظاهراً این عیب، به سبب تحریف واژه «افتاد» پدید آمده است. صورت درست این لفظ، «اوفتاد» در زبان و ادب فارسی، بسیار به کار رفته است. ما تنها به یک شاهد، هم از فیروزشاه‌نامه، بسنده می‌کنیم:

یـکـی اوفـتـاده بـه پـای سـتـور   یکـی تیره‌بخـت و یکـی تیـره هـور

(همان، ۵۲۷)

او / + مکوّنات قدر که

«زندگانی پادشاه کامکار و ...... در متابعت عدل و دولت او معمور به داد و مشهور به رشاد، چون آثار عنایت و لطف و فضل الهی صفات ذات شاه را فهرست فضایل و شمایل عالمیان و دیباچه مناقب و مأثر آدمیان گردانیده است، خاطر مبین او مغیبات قضا از لوح تقدیر می‌خواند و عقل شریف او از کتم عدم در حیّز ظهور آینده مشاهده می‌کند.» (بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۳۶۴/۱).

چنانکه در همین مقاله در مبحث «پا / یا» خواهیم گفت در داراب‌نامه بیغمی عباراتی از سندبادنامه ظهیری سمرقندی اخذ شده است که ازجمله آن‌ها، بند بالاست. از مقابله بند بالا با همین بند در سندبادنامه، می‌توان پاره‌ای از صورت‌های مرجّح را نشان داد. در سندبادنامه پس از واژه «عدل» فعل دعایی «باد» آمده که ضروری به نظر می‌رسد.

همچنین بعد از «عقل شریف»، عبارت «مکوّنات قدر» که در سندبادنامه مصحّح کمال‌الدینی آمده (رک:

ظهیری، ۱۳۸۱: ۶۲۰) یا «مکنونات قدر» که در چاپ آتش هست (همو، ۱۹۴۸: ۸۵) از زبان و قلم راوی و کاتب داراب‌نامه افتاده است. مقایسه جمله «خاطر مبین او ... می‌خواند» با «عقل شریف او ... می‌آید» ترجیح و یا اصالت ضبط سندبادنامه را تأیید می‌کند.

باد نهاد / باد رفتار

تبــارک‌الله از آن کوه‌شــکل بادنهــاد زمین‌نورد و فلک‌سـیر و آسـمان‌هیکل

رمنـده‌تر ز خیـال و رونـده‌تر ز قضـــا جهنـده‌تر ز جهـان و دونـده‌تر ز مثـل

(بیغمی، ۱۳۸۱: ۲ / ۵۹۴)

در ابیات بالا که اصلاً از جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی است (رک: محمدبن عبدالرزاق: ۱۳۷۹: ۲۴۲)، چندین لغزش دیده می‌شود. در مصراع اول بیت نخست، مصحّح، ضبط درست «باد رفتار» (ضبط نسخه خطی گ ۵۰۰ ر) را به پانوشت برده و با تصحیح قیاسی، ترکیب «بادنهاد» را در متن نشانده است. در متون ادب فارسی، صفت «باد رفتار» برای اسب بسیار به کار رفته است؛ برای نمونه:

> «اسبی کمیت تازی‌نژاد ... باد رفتار، آب هنجار، آتش‌خوار که در صحرا چو باد رفتی و در نشیب چون آب» (ارجانی، ۱۳۸۵: ۵۸/۲).

در بیت دوم نیز چندین واژه مغلوط است. صفت رمندگی در آغاز بیت، صفت مطلوب اسب نیست و صورت درست این واژه، چنانکه در دست‌نویس داراب‌نامه (گ ۵۰۰ ر) دیده می‌شود، «رسنده تر» است.

کاتب داراب‌نامه در هنگام کتابت، دچار سهو شده و واژه‌های «خیال» و «قضا» را به جای هم کتابت کرده است. وی سپس به سهو خود واقف شده و با گذاشتن نویسه‌های «خ» و «م»، که در سنت کتابت و استنساخ متون، نشانه تقدم و تأخر است، بر فراز واژه‌های «خیال» و «قضا» لغزش خود را اصلاح کرده است: بنابراین صورت درست بیت، چنین است:

رســنده‌تر ز قضـــا و دونده‌تر ز خیال جهنـده‌تر ز جهـان و رونـده‌تر ز مثـل

به موج / تمّوج

> «اکنون‌که زر نماند جمله از من روی گردانیدند و مرا در آن حجره تنها بگذاشتند. لشکر غم به حریم جان شتافته و آب دیده به موج شعله سینه به اوج رسانیده» (بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۱/ ۵۷).

به‌ظاهر در بند بالا، واژه‌های «به موج» دچار تحریف گردیده و صورت مرجح آن «تموج» است.

این پیشنهاد یا صورت ترجیحی، از سنجش جمله مورد بحث ما، با عبارت زیر، حاصل آمده است:

«بعد از شیون بسیار و درد دل بیشمار، لشکر غم به حریم جان شتافته و آب دیده تموج شعله سینه به اوج رسانیده» (همان، ۲۵).

بیازد دست / بتازد راست

چون بپیچد چون بیازد دست پنداری که هست — استخوان اندر تـن او حلقـه‌هـای خیـزران

(بیغمی، ۱۳۸۱: ۶۷/۱)

در این بیت که از ازرقی هروی در وصف اسب است، دو واژه، مغلوط ضبط شده است.

واژه‌های «بیازد دست» درست نیست و صورت درست آن‌ها، «بتازد راست» است:

چون بپیچد چون بتازد راست پنداری که هست — اســتخوان انـدر تن او حلقـه‌هـای خیزران

(ازرقی هروی، ۱۳۳۶: ۷۵)

پا / یا

«ازین فیلی، سبک گامی، گران انجامی، بادپایی، رعدآوازی، برق تازی! تو گفتی که کوه بیستون است معلّق بر چهار ستون پا، سحابی به مجاورت شهابی از اوج هوا به نشیمن خاک، چنانک هرکه او را بدیدی گفتی: بیت:

برآمــد نیلگــون ابــری ز روی نیلگــون دریــا — چو رأی عاشـقان گردان چو طبع بی‌دلا ن شـیدا»

(بیغمی، ۱۳۸۱: ۳۴۸/۱)

یکی از متون کهن فارسی، سندبادنامه اثر ظهیری سمرقندی است که هم در ادب رسمی و هم در ادب عامیانه فارسی، عباراتی از آن اقتباس شده است. راوندی در راحه الصدور، عبارات قابل‌توجهی را از سندبادنامه اقتباس کرده است (رک: کمیلی، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۶۰) در ابومسلم‌نامه مصحح حسین اسماعیلی نیز عباراتی از سندبادنامه درج شده است (رک: کمیلی، ۱۴۰۰: ۲۲۳-۲۵۰).

در داراب‌نامه بیغمی نیز دست‌کم در سه موضع، عباراتی کمابیش بلند از سندبادنامه ظهیری برداشت شده است که از مقابله آن‌ها می‌توان پاره‌ای از لغزش‌های راه‌یافته به داراب‌نامه را تصحیح کرد.

یکی از مواردی که راوی یا کاتب فیروزشاه‌نامه، عبارات یا به‌صورت دقیق‌تر داستانی را از سندبادنامه برگرفته است، داستانی که «مهر» برای «کلکال» می‌گوید:

مهر به سخن درآمد و گفت ای ملک راست می‌گویی تو نازک و نازنینی اما مرا حکایتی به خاطر

آمده، بگویم. کلکال گفت بگوی

مهر گفت شنیدم که روزی گرگی و روباهی و اشتری به همراهی یکدیگر به راهی می‌رفتند. هر سه گرسنه شدند و ایشان را یک گرده نان بیش نبود. روباه گفت: ...

داستانی که مهر برای کلکال می‌گوید، همان داستانی است که سندباد برای حکما می‌گوید. برای مقایسه، عباراتی از هر دو کتاب را می‌بینیم.

«اشتر چون مقالات ایشان بشنید گردن دراز کرد گِرده نان برداشت و گفت هر که را چشم بصیرت باشد بداند که من از شما بزرگ‌ترم» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۳۴۴).

«اشتر چون مقالات گرگ و روباه بشنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و گفت هرکه مرا بیند بحقیقت داند که من دوش نزاده‌ام از مادر و از شما به سال بزرگ‌ترم و جهاندیده‌تر» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۹۲: ۳۸).

بند مورد بحث ما (ازین فیلی ...) نیز از سندبادنامه اقتباس شده است. در سندبادنامه مصحّح محمدباقر کمال‌الدینی، به جای «گران انجام»، «گران لجام» آمده است (رک: ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۴۲) اما ضبط سندبادنامه تصحیح احمد آتش مانند ضبط داراب‌نامه گران انجام است (رک: همان، ۱۹۴۸: ۵۶) ظاهراً ضبط «گران لجام» درست نمی‌نماید چه لجام (لگام) برای فیل به کار نمی‌رود.

در لغت‌نامه دهخدا، صفت «گران انجام» مدخل شده اما معنایی برای آن ضبط نگردیده است. مؤلف لغت‌نامه با نقل همین عبارت سندبادنامه چاپ آتش می‌نویسد:

این ترکیب در جایی دیگر دیده نشده و مصحّح (احمد آتش) در حاشیه همین صفحه احتمال داده است که اصل کلمه، «گران اندام» است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گران انجام).

صفت «برق تاز» که مصحّح داراب‌نامه در مقابل آن نشانه تعجّب و تردید نهاده است، علاوه بر بند مورد بحث ما در عبارات دیگری از داراب‌نامه، آمده است:

«ازین مرکب فیل نهادی، کوه بنیادی برق تازی شیر نبردی ...» (بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۲/ ۶۲۶). نیز رک (همان: ۵۹۳).

این صفت در سندبادنامه مصحّح آتش به‌صورت «برق یاز» ضبط شده است (رک: ظهیری سمرقندی، ۱۹۴۸: ۵۶) و در نسخه اساس چاپ کمال‌الدینی وجود ندارد. در لغت‌نامه برق یاز به معنی سریع و تند، مدخل و همین جمله سندبادنامه شاهد معنی است.

در بند مورد بحث ما «ازین فیلی ...» «پا» تصحیف «یا» است و صورت کامل و درست جمله مطابق با سندبادنامه تصحیح آتش و تصحیح کمال‌الدینی، این‌گونه است:

«یا سحابی که به مجاورت شهابی از اوج هوا به نشیمن خاک آید» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۴۲؛ همان، ۱۹۴۸: ۵۶).

تو / + به

«ملک کوردیس گفت: ای صیاد اگر پسران تو هر دو غراب زنگی را بیندازند هر انعامی که خواهی بدهم» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۵۵۸).

مصحّحان در عبارت بالا، حرف «به» پس از «تو» را که ضبط نسخه اصل آن‌هاست، حذف نموده و در پانویس صفحه مرقوم کرده‌اند: «اصل: + به» (همان).

ضبط نسخه اصل، درست می‌نماید. حرف «به» در این عبارت به معنی «مشارکت و معاونت» است. ملک به صیاد می‌گوید اگر پسران تو، به کمک و مساعدت هم، غراب را بیندازند ...... ادامه جمله دلیل صحّت نسخه اصل است. بهروز (همان صیاد) می‌گوید: «مردی و مردی، نشاید به دو کس با یک کس کشتی بگیرند» یعنی یک مرد در مقابل یک مرد، شایسته نیست که دوکس با مساعدت هم، با یک نفر کشتی بگیرند: حرف «به» قبل از «دوکس» قرینه روشنی است بر این معنی.

حرف «به» به معنی مشارکت و مساعدت در عبارات دیگری از داراب‌نامه و فیروزشاه‌نامه بیغمی آمده است و می‌توان گفت از ویژگی‌های زبانی آن است:

چون او ترا بردارد من از عقب یا از پیش درآیم باشد که به هر دو او را بگیریم ...» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۴۷۵/۱).

نیز رک: بیغمی: ۱۳۸۱: ۴۹۵/۱، ۲۰۱/۱، ۴۷۸/۱) در سمک عیار نیز بسامد حرف «به» در این معنی بسیار است.

«بیامدند و به هر سه او را نیکو بشستند» (ارجانی، ۱۳۸۵: ۹۵/۵)

نیز رک: ارجانی، ۱۳۸۵: ۵۵۱/۵، ۳۹۵/۵، ۴۲۴/۵، ۱۵۳/۴، ۱۵۴/۴ و ...»

مصحّح سمک عیار، عبارت «به هردو» و «به هر دوان»، را چنین شرح و معنی نموده است: «دو نفری، هر دو با هم» (خانلری، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

حریر و دو انگشت / حریر، دو انگشت

«سر یلمان تیغ بر دوش حارث آمد و بشکافت، عیبه و جوشن و قبا و هفت تُو حریر و دو انگشت بر

دوش او بنشست و خون برجوشید» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۴۲۵/۱).

در بند بالا، حرف واو بین حریر و دو انگشت زائد است و به جای حرف واو، نشانه درنگ، ویرگول، باید نهاد. در صورت ضبط واو بین این دو واژه، خواننده گمان می‌کند که دو انگشت به جوشن و قبا و ... عطف شده و دو انگشت نیز بر دوش حارث فرو رفته است.

منظور راوی این است که سر یلمان تیغ چنان محکم بر شانه حارث فرو آمد که به اندازه دو انگشت، عیبه و جوشن و ... را در شانه او فرو برد. این مفهوم در عبارت زیر نیز آمده است:

«پیل زور سپر در سر کشید، بزد (فاعل خطاب) بر سپرش چنانکه گوشه سپر را در ربود و تیغ در ران پیل زور دو انگشت در نشست و خون برجوشید» (همان: ۴۵۵). نیز رک: (بیغمی، ۱۳۸۸: ۴۳۲).

دور دشت / دود گشت

که چون آتش روز روشن گذشت پر از دود شد گنبد دور دشت

(بیغمی، ۱۳۸۱: ۲۹۸/۱)

بیت بالا مغلوط و نامفهوم است. در این بیت، که از شرف‌نامه نظامی گنجه‌ای است، ترکیب «دوردشت» محرّف است و صورت درست آن، «تیز گشت» یا «دود گشت» است:

که چون آتش روز روشن گذشت پر از دود شد گنبد تیز گشت

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۸: ۲۰۸)

در لغت‌نامه دهخدا، ترکیب وصفی «گنبد دود گشت» مدخل است و به نقل از برهان قاطع، معنی آن چنین ضبط شده است:

«گنبد دود گشت: به معنی گنبد خضراست که کنایه از آسمان باشد و آن را گنبد دور گشت هم گفته‌اند. در لغت‌نامه همین بیت نظامی، شاهد معنی برای «گنبد دودگشت» آورده شده است. به‌هرحال، واژه «دشت» در داراب‌نامه، مغلوط است و صورت درست آن «گشت» است».

دیرینه / دیروزینه

«لشکریان سوار شدند و رو به آوردگاه نهادند. چون رسیدند روی بر یکدیگر نهادند. در حرب برهم گشودند. از جنگ دیرینه عظیم‌تر شد» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۶۷).

در عبارت بالا از جنگی سخن می‌رود که ادامه جنگ روز پیش است؛ بنابراین چنین می‌نماید که واژه «دیرینه»، مناسب نیست و صورت درست آن، دیروزینه است. بیغمی در موارد مشابه، واژه دیروزینه را به کاربرده است:

«قیصر روم گفت این همان شوم دست دی روزینه است که هر که در میدان او رفت دیگر نیامد» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۵۱۰/۲).

«آن شب بگذشت، روز دیگر باز سپاه عزم آوردگاه کردند هم بر آن طریق دی روزینه جنگی عظیم واقع شد» (همان: ۷۹۳/۱).

افزون بر این، ساخت صفت نسبی از واژه‌هایی که بر زمان مشخصی دلالت می‌کنند، از ویژگی‌های زبانی فیروزشاه‌نامه است: واژه‌هایی چون سالینه، امشبینه، در زمره این صفات‌اند.

سرآن / پران

«اردوان چون چنان دید تیری در کمان پیوسته داشت، بگشاد بر حلق طوغان ترک آمد که سر آن به درپرید.» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۳۸).

مصحّحان فیروزشاه‌نامه، ضبط نسخه اصل که «پر» بوده به پانوشت برده و به جای آن، واژه «سر» را در متن نشانده‌اند. ضبط نسخه اصل، درست است؛ و واژه باید به‌صورت پران، ضبط گردد. در سنت رسم‌الخطی قدما گاه بر فراز الف وسط کلمه نیز نشانه مد می‌گذاشته‌اند. در عبارات زیر نیز تعبیر پران به در پریدن تیر از حلق یا پشت، آمده است:

«تبر بر روی سپر آمد. چون سوزن از حریر بگذشت و بر صدر سینه هندو آمد و پرّان از پشت هندو به در پرید» (همان، ۵۱۷).

«تیر بزد بر قبه سپرش که چون سوزن از حریر بگذشت و بر صدر سینه تیمورتاش آمد و از پشتش پران به درپرید» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۶۷۱/۱).

سستی / مستی

«کار دنیا شکست و بست است، غم و شادی و محنت و راحت، گل و خار و سستی و خمار با هم می‌باشند، خدا کریم است» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۵۳۶/۲).

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، در بند بالا برای نمودن این مفهوم کلی که کار دنیا مشتمل بر امور متضاد است، از واژه‌های متضادی چون محنت و راحت و ... استفاده شده است. به‌این‌ترتیب، متضاد واژه خمار، مستی است. همان‌گونه که گل و خار باهم‌اند، مستی و خمار نیز باهم‌اند؛ بنابراین صورت درست واژهٔ «سستی»، مستی است. سستی با خمار مترادف است نه متضاد. در ادب فارسی، این مفهوم که پس از مستی، خمار می‌آید، بازتاب یافته است:

طمع مدار وصالی که بی فراق بود   هرآینه پس هر مستی خمار آید

پی هر مستیی باشد خماری   در این اندیشه دل خون گشت باری
(رک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مستی)

سوزتب / سوز و تب

«نیزه در نیزه یکدیگر انداختند. چون روز و شب و سوزِ تب در هم افتادند» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۶۸).

یکی از عبارات قالبی و تکراری داستان فیروزشاه‌نامه، عبارت «سوز و تب» است؛ بنابراین در عبارت بالا، ترکیب اضافی «سوزِ تب» نادرست می‌نماید و صورت درست، عطف این دو واژه به هم است؛ چنان که در عبارات زیر که هم از خامۀ بیغمی ریخته است، می‌بینیم:

«او نیز نیزه در نیزه او انداخت. چون روز و شب و سوز و تب در هم افتادند» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۱۹۰/۲). نیز رک: (همان: ۳۱۴).

افزون بر معنی، جنبه جمال شناسیک این عبارت نیز موردتوجه راوی بوده است. در این عبارت، سوز با روز و تب با شب، تناظر دارند و کلام را موسیقیایی‌تر می‌کنند.

سوزش / شورش

بــــه ســـــوزش درآمـــــد دم گــــاودم   درآمـــــد بــــه غرّیــــدن آوای خـــــم
(بیغمی، ۱۳۸۸: ۵۲۰)

در بیت بالا، به‌احتمال‌قوی واژه «سوزش»، دچار تصحیف گردیده است چه مناسبتی بین دَم گاودُم با سوزش نیست.

صورت مرجّح این واژه «شورش» است که با دم گاو دم، سازگار است و در شعر فارسی شواهدی دارد. ازجمله نظامی گنجه‌ای می‌فرماید:

درآمـــــد بــــه شـــــورش دم گــــاودم   بــــه خمبــــک زدن گــــاو رویینــــه خـــــم
(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

راوی داراب‌نامه، به واژه «خمبک» بیت نظامی تلفظ عامیانه داده و آن را «خمّک» ادا کرده است.

این بیت به‌صورت مغلوط در داراب‌نامه ضبط شده است:

درآمـــــد بــــه شـــــورش دم گــــاو دم   بخمّــــک زدن خــــام رویینــــه خـــــم
(بیغمی، ۱۳۸۱: ۳۱۹/۱)

طرح / تَرَح

«بنگر که این دنیای دون و این دولاب سرنگون نخواهد که هرگز دلی ازو خرّم و با فرح باشد بلک دل اهل معنی ازو در طرح باشد، بضرورت با گردش او بباید ساختن» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۲/ ۵۰۵).

مصحّح داراب‌نامه بیغمی، در لغت‌نامه پایان کتاب، در معنی طرح با تردید می‌نویسد: «طرح: اندوه و اضطراب و وحشت (؟)» (همان، ۸۴۰).

معنایی که مصحّح از واژه «طرح» استنباط فرموده، صحیح است اما این معنا برای واژه «طرح» در هیچ لغت‌نامه‌ای ضبط نشده است.

در بند بالا، کاتب واژه طرح را غلط نگاشته است. صورت درست این واژه، در بند مورد بحث ما، «تَرَح» است. در لغت‌نامه دهخدا، واژه «ترح» چنین مشکول و شرح شده است:

ترح. [تَ رَ] اندوه، ضد فرح (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ترح)

با این ضبط، واژه‌های فَرَح و تَرَح، بند را به آرایه سجع متوازی و تضاد می‌آراید.

فلک / شب

چون صبح آیینه خورشید بر بست‌فلک — صد چشم بر صد چشم بر بست

(بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۳۵۱/۱)

بیت بالا که از نظامی گنجه‌ای است، در هنگام روایت دستخوش تحریف شده و ازاین‌رو، مصحح داراب‌نامه با واژه «کذا» خاطر نشان کرده است که ضبط دست‌نویس داراب‌نامه، چنین است و او این ضبط را درست نمی‌داند.

بیت به‌صورتی که در داراب‌نامه بیغمی مضبوط است، از لحاظ دانش قافیه نادرست و از دیدگاه عروض، ناموزون است. صورت درست این بیت، چنانکه در خسرو و شیرین آمده، چنین است:

چو روز آیینه خورشید دربست — شب صد چشم هر صد چشم بر بست

(نظامی، ۱۳۸۶: ۲۱۷)

مصحّح خسرو و شیرین در پانوشت قید نموده است که: «در بعض نسخ است: شب صد دیده هر صد دیده بر بست» (همان) درهرصورت، بیت به‌صورتی که در داراب‌نامه آمده، مغلوط است.

قو ادم خوافی / قوادم و خوافی

«غراب شبه رنگ شب صحن زمین به قوادم خوافی پوشیده» (بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۱۶۰/۱)

در جمله بالا، و او عطف بین واژه‌های قوادم و خوافی افتاده است. این دو واژه که از واژه‌های دشوار داراب‌نامه است، در لغت‌نامه پایان مجلد دوم این کتاب شرح نشده است.

قوادم، جمع قادمه به معنی: پر دراز مرغ و خوافی به معنی «پرهای بال مرغ» است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قوادم و خوافی) (همان: ذیل خوافی) این دو واژه در مرزبان‌نامه نیز به هم عطف شده‌اند:

پس زیرک، کبوتر را به همان رسالت و پیغام به‌سوی شکاریان استنهاض فرمود ... به یک میدان صحن هوا را به قوادم و خوافی در نوشت» (وراوینی، ۱۳۶۷: ۱/ ۳۰۶)

«چندان روزگارست تا به قدم قوادم و خوافی روز و شب بساط فلوات و فیافی می‌سپردیم» (همان: ۵۲۰).

کوس / گوش

«و نیز بیست ارش از فولاد میان تهی برکوس مرکب راست کرده» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۶۷).

در عبارات بالا، واژه «کوس» مصحّف «گوش» است. نیزه بر گوش مرکب راست کردن، در متون عامه فارسی شواهد بسیار دارد. «عمود گران در قرپوش زین انداخته و نیزه خطی بر گوش مرکب راست کرده» (همان، ۶۵۳). نیز رک: (۱۳۸۱: ۲۸۱/۲؛ ۱۷۳/۲؛ ۲۷۷/۱، ۴۵۳/۱).

در اسرارنامهٔ عطار نیز این تعبیر دیده می‌شود:

به جنگ خلق خورشید جهان سوز   نهد بر گوش اسب این نیزه هرروز
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۴۸).

شفیعی کدکنی در شرح این تعبیر می‌نویسد: «نیزه بر گوش اسب نهادن: آیا اشاره به رسمی خاص دارد؟ شاهدی برای آن نیافتم، نیزه بر گوش اسب نهادن، کمال آمادگی برای سواری و نیزه افکنی است» (همان: ۳۶۸).

گردن / گرزن

چرخ گردون چو خسروان بزرگ   درّ گوهر نشانده در گردن
(بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۱/ ۱۶۰)

در بیت بالا از مسعود سعد سلمان، واژه «گردن»، دچار تصحیف گردیده و صورت درست آن، «گرزن» است:

چـــرخ گـــردان چـــو خســـروان بـــزرگ   درّ و گـــــوهر نشـــــانده بـــــر گـــــرزن
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۳۹: ۳۸۴)

پادشاهان بزرگ در تاج خود جواهر می‌نشانده‌اند نه در گردن خود.

گرزن: تاج مرصّعی بود کیان را ... گویند در آن صد دانه مروارید بود.

برافـــــــراز گـــــــرزن ز یـــــــاقوت و زر   یکـــــی نغـــــز طـــــاووس بگشـــــاده پـــــر
(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گرزن)

مرگ زا / مرگ را

شـــده ز خون یلان همچو پای کبک دری   میـــان معرکـــه ســـیمرغ مـــرگ زا بـــر کـــار
(بیغمی، ۱۳۸۱: ۴۲۶/۱).

بیت بالا مغلوط و بی‌معناست. صورت درست این بیت که از مجیرالدین بیلقانی است، چنین است:

شده ز خون یلان همچو پای کبک دری   میـــان معرکـــه ســـیمرغ مـــرگ را منقـــار
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۰۰).

این بیت در فیروزشاه‌نامه به‌صورت درست، نقل شده است. (رک: بیغمی، ۱۳۸۸: ۸۳).

به‌جز این بیت، دو بیت دیگر نیز از همین قصیده بیلقانی در داراب‌نامه و فیروزشاه‌نامه، نقل شده است. در بیت زیر که یکی از این ابیات است، ظاهراً واژه «حلقه» درست نیست و صورت درست آن، هم‌وزن با کینه و مطابق دیوان بیلقانی «حیله» است.

جهان به حلقه دم اندر کشیده چون نقطه   اجـل بـه کینـه دهـان بـاز کرده چون پرگـار
(بیغمی، ۱۳۸۱: ۴۲۶/۱؛ ۱۳۸۸: ۸۳).

مشام / مسام

زهـرهـا در تـن بـجـوشـــد از نـهـیـب   بـــا عـــرق بـــیـــرون تـــراود از مشـــــام
(بیغمی، ۱۳۸۱: ۲۹۷/۱).

در بیت بالا که از ابیات قصیده انوری است و چهار بیت دیگر قصیده نیز در داراب‌نامه نقل شده، واژه «مشام» تصحیف گشته و صورت درست آن «مسام» است. در دیوان انوری بیت چنین ضبط شده است:

زهرها در بر بجوشد و ز نهیب   با عرق بیرون تراید از مسام
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۱۰/۱)

ترکیب تراوش عرق از مسام در متون فارسی متداول است: انوری در قصیده‌ای دیگر می‌گوید:

رود از سهم در مظالم تو   راز خصم تو با عرق ز مسام
(همان: ۳۰۵)

«چنان که بیم بودی ... به جای فضلات عرق خون عضلات از فواره مسام ... بچکد» (وراوینی، ۱۰۱/۱).

در بیت زیر از همین قصیده انوری، نیز واژه‌هایی دگرگون شده است:

معرکه مجلس بود ساقی اجل   رمح ریحان خون شراب لعل فام
(بیغمی، ۱۳۸۱: ۲۹۷/۲)

بیت در دیوان انوری به‌صورت زیر مضبوط است:

معرکه مجلس بود ساقی اجل   رمح ریحان خون شراب و خُود جام
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۱۱/۱)

با توجه به بافت بیت، البته، ضبط «خُودجام» بر «لعل فام» ترجیح دارد.

مطره / مطهره

«آن سوار بدانست که حال چیست؟ مطرهٔ آب داشت. پیاده شد و اندکی آب در حلق فرخزاد بریخت. بعد از آن پیش سالار خود آمد.» (بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۲۴۶/۲).

در لغت‌نامه دهخدا، مَطَره به معانی «خوی و عادت، خیک، واحد باران» ضبط شده است (رک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مطره). بعید به نظر می‌رسد که این واژه در اینجا معنی خیک داشته باشد. ازاین‌رو، مصحّح داراب‌نامه، در درستی ضبط این واژه، گمان مند است و در لغت‌نامه پایان جلد دوم، با تردید، صورت درست این واژه را «قمطره» (؟) حدس زده است (بیغمی، ۱۳۸۱: ۸۶۱/۲).

واژه قمطره به معنی «جای شکر» هیچ مناسب متن نیست. به نظر نگارنده، مطره، تلفظ عامیانه مطهره یا صورت محرّف آن است. در داراب‌نامه واژه‌های محاوره‌ای کم نیستند. علی بلوکباشی در مقاله داراب‌نامه مندرج در تارنمای مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی می‌نویسد: «از گونه تأثیرات تلفظ عامیانه واژه‌ها در بیان قصه گوی داستان می‌توان

به این چند نمونه اشاره کرد: صُلب، نُطُق، تحمل، جعده، نقم به جای سرب، نطق، تأمل، جاده و نقب» (بلوکباشی، ۱۴۰۰).

به‌جز این واژه‌ها، می‌توان واژه‌های پیغنبر (پیغمبر)، نغوذاً بالله (نعوذ بالله) نقره (نقاره)، مختومی (مخدومی) را در زمره تلفظ‌های عامیانه کلمات در داراب‌نامه به شمار آورد، بنابراین می‌توان احتمال داد و گفت که «مطره» نیز تلفظ عامیانه «مطهره» است یا محرّف آن.

«مطهره» به معنی «کوزه، ابریق، آفتابه» در زمره چیزهایی بوده که سپاهیان همراه خود داشته‌اند. در کتاب آداب الحرب و الشجاعه آمده است که:

«سپاهیان باید همیشه بر ذکر خدای و آبدست باشند و همه را باید که مطهرهای [= مطهره های] پر آب دارند و ...» (مبارکشاه، ۱۳۴۶: ۲۹۳) «و چنان باید که لشکریان از خود توشه یک روزه جدا ندارند و مطهره بی آب ندارند» (همان: ۳۶۹).

در داستان‌های عامیانه فارسی، سواران و عیاران، با خود مطهره داشته‌اند. مثلاً در ابومسلم‌نامه، می‌خوانیم که:

«و از لشکر خارجیان، حرامزاده‌ای که او را عبید شامی نام بود مطهره پر از آب بر مرکب بسته، در میدان آمد. عبید رودباری نیزه او را قلم کرد و بر میان او زد که چون خیار تر، قلم کرد، مطهره آب را برداشت و پیش امیر آورد» (طرسوسی، ۱۳۸۰: ۱۸۵/۲).

ابومسلم نیز در نبردهای خود، مطهره با خود داشته است:

«پس [ابومسلم‌نامه] برخاست و دو مطهره را بر هم بست و بر دوش انداخت و از دنبال آهو روان شد ... پس ابومسلم آن چهار مطهره را از آب پر کرد ... به پیش یاران رسید، همه را دید که ... از غایت تشنگی زبان ایشان سیاه شده، ابومسلم هر یکی را اندکی از آن آب در دهان می‌چکانید تا همه به حال خود آمدند» (همان، ۱۹۴)

سمک عیار، نیز با خود مطهره داشته است:

«چون ایشان (شغال و روز افزون) برفتند و سمک کار راستی خود بکرد و مطهرهٔ آب با خود داشت، برگرفت، روی به راه نهاد» (ارجانی، ۱۳۸۵: ج ۱۱/۲).

«پس قدری نان داشت و مطهره‌ای آب، بدان گنج‌خانه پنهان شدند» (ارجانی، ۱۳۸۵: ۳۲۵/۱).

نسبت / سنّت

چـون برافشـاند شـب بـه نسـبت شـاه بـر حـریـر سـفـیـد مشـک سـیـاه

(بیغمی، ۱۳۸۱: ج ۱/ ۲۸۴)

در این بیت که از هفت‌پیکر نظامی گنجه‌ای است، واژهٔ «نسبت» دچار تحریف شده و صورت درست آن «سنّت» است: (رک: نظامی گنجه‌ای، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

همه / مهره

«خون‌آشام دیده را برگشود. یکی را دید خنجر کشیده بر سینهٔ او نشسته بود. دهان برگشود تا بگوید که کیستی چون دهان برگشود گرد همه عیاری در دهانش آگنید» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۲۱۹).

چنان که ملاحظه می‌فرمایید در عبارت بالا، واژه «همه» بی‌معنی است؛ ازاین‌رو مصحّحان کتاب در پانوشت صفحه، متذکر گردیده‌اند که: «اصل: کذا، ظاهراً همه زائد است».

مفهوم عبارت بالا روشن است: بهروز عیّار برای آن‌که خون‌آشام، فریاد نزند چیزی را در دهان او می‌آکند. با تصحیح قیاسی می‌توان گفت: این چیز، «مهره» است. این واژه به‌صورت «مهره طراری» در عبارت زیر، هم از فیروزشاه‌نامه، آمده است. در هر دو موقعیت، مهره از ابزارهای عیاران برای جلوگیری از داد زدن مخالفانشان است:

«کودریس چون این سخن بشنید، گفت می‌آیم. بعدازآن بهروز مهرهٔ طراری در دهانش افکند که سخن نتواند گفتن» (همان، ۶۵۸).

افزون بر فیروزشاه‌نامه، مهره طراری در قصه حسین کرد شبستری بسامد فراوان دارد:

«هر دو دست او را بسته و مهره طراری در دهن او انداخت» (حسین کرد شبستری، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

«بعدازآن، مهره طراری در دهن او انداخته که نتواند صدا بکند.» (همان: ۲۰۲).

در عبارات مورد بحث ما (خون‌آشام دیده را ...) درباره واژه «گرد» و معنی آن چند احتمال وجود دارد، اول آن که تکرار واژه «گشود» باشد. در نسخه اصل فیروزشاه‌نامه، کاتب بسیاری از واژه‌ها را سهواً دو بار کتابت کرده است. (رک: بیغمی، ۱۳۸۸).

دوم این‌که گرد صفت مهره باشد که بر موصوف متقدم شده است: گِرد مهره

سوم این‌که «گرد» به معنی فوراً و زود است، واژه «گرد» در این معنی در عبارت زیر از داراب‌نامه آمده است:

«این بگفت و خیز کرد و **گرد** در خندق نشست و به شنا کردن مشغول شد تا به کنار رسید و بیرون

شد ... آن خلق در چُستی و چابکی او حیران مانده بودند» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۷۱۳/۱).

یک کمند ازو / یک کمندوار

«چون در برابر هورلند رسید یک کمند ازو دور بایستاد» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۶۳۸).

مصححان در جمله بالا، ضبط اصل «یک کمندوار» را به «یک کمند ازو» تغییر داده‌اند و در پانوشت متذکر شده‌اند که: «اصل: وار (که ممکن است سهوالقلم باشد)».

ظاهراً ضبط نسخه اصل درست است. یک کمندوار، یعنی به اندازه یک کمند. در لغت‌نامه دهخدا یکی از معانی وار «مقدار» ضبط شده است:

«وار: مقدار همچو یک جامه وار و یک کلاه وار یعنی به قدر یک کلاه» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل وار).

پروین گنابادی نیز به کاربرد پسوند «وار» در معنی مقدار در داراب‌نامه تصریح کرده است. وی می‌نویسد: «پساوند «وار» را به معنی مقدار می‌آورد مانند میدان وار، به اندازه یک میدان» (پروین گنابادی، ۱۳۴۰: ۱۰۶).

نتیجه‌گیری

یکی از داستان‌های بلند عامه فارسی، فیروزشاه‌نامه به روایت محمد بیغمی است که تا امروز دو قسمت از آن با نام‌های داراب‌نامه (مصحح صفا) و فیروزشاه‌نامه (مصحح افشار و افشاری) تصحیح و چاپ شده است. در تصحیح هر دو قسمت، کمابیش، لغزش‌هایی دیده می‌شود. مصححان در تصحیح خود، گاه از ضبط نسخه اصل عدول کرده‌اند و با تصحیحات قیاسی خود غلط‌های مسلم نسخه اصل را به‌صورت درست خود باز آورده‌اند، اما برعکس در مواردی، ضبط درست نسخه اصل را به پانوشت برده و با تصحیح قیاسی متن را مغلوط نموده‌اند.

در فیروزشاه‌نامه شمار ابیات قابل‌اعتناست. بعضی از این ابیات از دیوان شاعران نقل شده و برخی گویا سروده راوی یا برگرفته از فیروزشاه‌نامه منظوم است. در این ابیات نیز غلط‌هایی هست که در صورت معلوم بودن قائل بیت با رجوع به دیوان شاعر می‌توان صورت درست بیت را بازیافت. تصحیح داستان‌های عامه فارسی، از بایسته‌های پژوهشی در ادب فارسی است. با تصحیح یا تصحیح مجدد این داستان‌ها، لذت خواندن آن‌ها برای خوانندگان دو چندان می‌گردد و محققان لغت و دستور زبان فارسی را به نتایج مطمئن‌تری رهنمون می‌شود.

کتابنامه

ابواسحاق نیشابوری، ابراهیم بن منصور. (۱۳۸۲). قصص الانبیاء. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: علمی فرهنگی.

ارجانی، فرامرز بن خداداد. (۱۳۸۵). سمک عیار. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: آگاه.

ازرقی هروی. (۱۳۳۶). دیوان. با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی. تهران: زوار.

امیدسالار، محمود. (۱۳۸۸). «داراب‌نامه» مندرج در دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. ج ۳. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲). دیوان. به اتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.

بلوکباشی، علی و میرانصاری، علی. (۱۴۰۰). سوم آذر «داراب‌نامه» تارنمای مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

بیغمی، محمد. (۱۳۸۱). داراب‌نامه. با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.

———. داراب‌نامه. نسخه خطی ۱۵۱۷ محفوظ در کتابخانه روان ترکیه. میکروفیلم شماره ۲۲۶. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

———. (۱۳۸۸). فیروزشاه‌نامه. به کوشش ایرج افشار – مهران افشاری. تهران: چشمه.

بیلقانی، مجیرالدین. (۱۳۵۸). دیوان. تصحیح و تعلیق دکتر محمدآبادی. تبریز: انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

پروین گنابادی، محمد. (۱۳۴۰). داراب‌نامه. مجله سخن. دوره دوازدهم. شماره ۱. صص ۹۲-۱۰۸.

خانلری، پرویز ناتل. (۱۳۸۵). شهر سمک. تهران: آگاه.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.

طرسوسی، ابوطاهر. (۱۳۸۰). ابومسلم‌نامه. به کوشش حسین اسماعیلی. تهران: معین، قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی. (۱۹۴۸م) سندبادنامه. تصحیح احمد آتش. استانبول.

———. (۱۳۸۲). سندبادنامه. تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی. تهران: میراث مکتوب.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۸۶). اسرارنامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

قصه حسین کرد شبستری. (۱۳۸۸). بر اساس روایت ناشناخته موسوم به حسین‌نامه به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: چشمه

کمیلی، مختار. (۱۳۸۷). راوندی، انتحال یا اقتباس. آینه میراث. سال ششم. شماره چهارم.

———. (۱۴۰۰). درنگی بر ضبط و معنی چند واژه در آثار چاپی ابوطاهرطرسوسی (داراب‌نامه و ابومسلم‌نامه). فرهنگ و ادبیات عامه. سال ۹. شماره ۴۱. صص ۲۲۳-۲۵۰.

محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۶). ادبیات عامیانه ایران (مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب‌ورسوم مردم ایران). به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.

ــــــــــــ. (۱۳۴۰). «داراب‌نامه». راهنمای کتاب. سال چهارم. شماره ۱. ص ۵۰-۴۴ و شماره ۲. صص ۱۵۴-۱۴۸. باز چاپ شده در محجوب (۱۳۸۶) ص ۷۰۰-۶۸۵.

مبارکشاه (فخرمدبر). (۱۳۴۶). آداب الحرب و الشجاعه. به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. تهران: اقبال.

محمدبن عبدالرزاق، جمال‌الدین. (۱۳۷۹). دیوان. به تصحیح وحید دستگردی. تهران: نگاه.

مسعود سعد سلمان. (۱۳۳۹). دیوان. به تصحیح مرحوم رشید یاسمی. تهران: موسسه چاپ و انتشارات پیروز.

نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۶). خسرو و شیرین. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. تهران: قطره.

ــــــــــــ. (۱۳۹۰). هفت‌پیکر. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. تهران: قطره.

ــــــــــــ. (۱۳۸۸). شرف‌نامه. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. تهران: قطره.

مارزلف، اولریش. (۱۳۸۸). گنجینه‌ای از گزاره‌های قالبی در داستان عامیانه حسین کرد. ترجمه عسکر بهرامی. مندرج در قصه حسین کرد شبستری (پیوست ۱). صص ۴۳۹-۴۶۰.

وراوینی، سعدالدین. (۱۳۶۷). مرزبان‌نامه. با مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: نشر نو.